مراحل تکوین تصوف
و
حرکت اصلاحی آن

فضل غنی مجددی

طبع دوم

اپریل 2009

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

الحمد لله رب العالمین , و الصلاة و السلام علی سیدنا محمد رسول الهدی و سید المرسلین , و علی آله و صحبه الکرام و من تبع سنتهم , و اهتدی بسیرتهم و بعد :

موضوع این تحقیق تصوف اسلامی از ناحیه تاریخی است . موضوع قابل بحث برای من کاملا جدید بود و در خلال تحقیق دریافتم که من در تصوف اسلامی یا عرفان اسلامی فاقد هر نوع صلاحیت و معلومات میباشم , در ابتداء فیصله نمودم که از تحقیق در این مورد صرف نظر نمائیم لیکن متوجه شدم که تحقیق در موضوع تصوف برای بنده مدرسه جدید بوده و در جریان تحقیق به معلومات ذیل دست می یابم :

- آموختن علم تحقیق در علوم تصوف و عرفان اسلامی و معرفت یافتن به مراجع در موضوع .
- معرفت و آشنائی با أهل دانش و أهل طریقت و عرفان اسلامی.
- اطلاع یافتن به اصطلاحات عرفانی.

- مطالعه نظریات مخالف و موافق تصوف.
- اصلاحاتی که از طرف متصوفین بزرگ و علمای سلفی (سلف : علمای زبان چنانکه ابن فارس در معجم مقاییس اللغه می نویسد این تعریف را از سلف میکنند : ـ سلف یدل علی تقدم و سبق , و من ذلک السلف الذین مضوا ـ سلف دلالت میکند به سابقه و گذشته , پس سلف یعنی کسانیکه در گذشته بودند ـ .

معنی سلف در اصطلاح أهل علم این طور است: سلف در اصل کسانی اند که در سابق یعنی زمان گذشته بودند , سلف امت عصر صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم و کسانیکه طریق شانرا پیروی کردند و خصوصا علمای قرون با فضیلت (به اساس حدیث شریف سه قرن اول هجری . و مقصد از مذهب سلفی : یعنی کسانیکه از صحابه رضوان الله علیهم و بزرگان تابعین و تبع تابعین و امامان الدین که شهرت به امانت و تقوی داشتند پیروی میکردند. امام احمد أصول عقائد سلفی را اینطور بیان میکند : أصول السنة عندنا : التمسک بما کان علیهم أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم * تمسک داشتن به آنچه صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم داشتند) . در علوم تصوف صورت گرفته و تصوف را از حالت خمود و جمود به حالت استمراری و حیاتی تبدیل نموده است.

- کسب معلومات جدید در موضوع عدم مخالفت فکر سلفی با تصوف اسلامی که تقریبا همه مردم قبول نموده اند که سلفی یعنی ضدیت با تصوف در حالیکه دریافتم که بهترین کتاب را در تصوف علامه ابن القیم الجوزی شاگرد امام ابن تیمیه نوشته است و همچنان دریافتم که ابن تیمیه اولین عالمی بودکه تصوف را از خارج دائره تصوف اصلاح نمود و نظریات تصوفی خاص را تقدیم کرد . و همچنان مرشد عام اخوان المسلمین شهید حسن البناء حرکت خود را یک حرکت تصوفی و روحانی علان نمود و علامه الندوی جمعیت خود را جمعیت امام ربانی, ابن تیمیه و البناء معرفی نمود .

- تحقیق در لقب مجدد که در حدیث شریف آمده و عدم ارتباط این مقام علمی به تصوف و متصوفین.

- نظامهای سیاسی افغانستان نه تنها در علوم قرآن و سنت و فقه و شریعت بی تفاوت بودند بلکه در علوم تصوف و عرفان اسلامی نیز جامعه افغانی را در تاریکی گذاشته بودند در حالیکه بعضی از افراد ملت افغانستان در تصوف از نقشبندیه مجددیه و قادریه و چشتیه پیروی میکردند .

امید است که تحقیق برای جامعه جوان افغانستان مفید باشد و محققین بزرگ و أهل تصوف خصوصا در اصلاح این تحقیق خود را زحمت بدهند .

عرفان و تصوف اسلامی

تعدادی از دانشمندان باین عقیده اند که هسته اولیه تصوف که در چه زمان و مکانی گذاشته شده است معلوم نیست و محققین در آن اختلاف نظر دارند و بعضی باین نظریه اند که تصوف زاده اسلام نبوده و ریشه تاریخی و قبل از اسلام دارد و تصوف اسلامی امتداد تصوف قدیم بوده و مسلمانان برای تصوف لباس اسلامی دادند .

قبل از اینکه به اثبات برسد که تصوف که جانب روحی اسلام را میسازد از عصر اول اسلام و در عهد رسالت وجود داشت لازم دانسته میشود که قدری به عقب بر گشته نظریات علمای بزرگ را درین باب مورد بحث و بررسی قرار دهیم .

علامه دکتور یوسف القرضاوی در تحقیقات خود در مورد ضرورت تصوف می نویسد :

تصوف در تمام ادیان قبل از اسلام موجود بوده و هدف از تصوف قدیم تقویت بعد روحی انسان بوده است . در هند , فقرای هنود اهتمام بیشتر به بعد روحی میکردند و تعذیب جسم را بخاطر تصفیه و پاک سازی و بلندی مقام روح انجام میدادند .

در مسیحیت , تصوف در نظام رهبانیت خلاصه میشود و رهبانیت در تصوف مسیحیی انسانرا از خوشیها یا لذت های دنیا محروم میسازد .

در فارس قدیم, تصوف در مذهب « مانی » خلاصه میشد .

در یونان قدیم « رواقی » ها از مدرسه تصوف پیروی میکردند .

أهل تصوف و عرفان اسلامی و مرشدین طریقت نظریات فوق را تأیید میکنند چنانکه متصوف و پیر طریقت نقشبندیه مجددیه حضرت ضیاء المشایخ محمد ابراهیم بن عمر مجددی در مقدمه کتاب (شرح مکتوبات امام ربانی)

می نویسد: « لذا تصوف در هر مسلک و دین موجود بوده و البته تصوف صورت حقیقی آن در اسلام بطوریکه شایدوباید جلوه نموده چنانچه حقایق نص قرآنی و دقایق سنت نبوی علی صاحبها الصلوة و السلام در محکمات و متشابهات کتاب عزیز وفرقان حمید معلوم و در آثار قولی و فعلی و تقریری نبوی هویدا است.....» .

تصوف قبل از اسلام فقط و فقط در بعد روحی توجه داشت و دیگر جوانب حیات بشر را نادیده گرفته و بدین ترتیب توازن را در وجود بشر برهم میزد و بشر را از یک انسان کامل به یک انسان نیمه کامل تبدیل می نمودبه این معنی که تصوف در ادیان قدیم که تا هنوز هم در بین پیروان ادیان غیر اسلامی رواج دارد , مسئولیت های اجتماعی و نقش اساسی انسان را در خلقت که عبارت از خلافت است نفی قاطع میکند که این روش مانع و عدم ترقی و اکتشافات در جامعه بشری گردیده و صوفی غیر اسلامی در اصلاح حال افراد جامعه توجه نداشته عقیده جبر و قدر و قسمت و نصیب بر او غلبه نموده که در نتیجه آن راضی بودن به حالت موجود بر عقیده تغییر غلبه می نماید و تجدید جای خود را به سکوت و حرکت جای خود را به خمود و جمود می دهد .

دین اسلام که کاملترین ادیان میباشد و بنام دین وسط یاد شده, اعتدال را در تمام امور زندگی شعار خود ساخته و مردم را از افراط و تفریط منع میکند و انسان را بشکل کلی آن مورد نظر داشته و هیچ ناحیه را بر ناحیه دیگر برتری و امتیاز نمیدهد .

اسلام توازن را بین عناصری که بشر از آن ساخته شده است احترام و تقدیر نموده و مسلمانان را در حفظ عناصری که از آن تشکیل شده است امر میکند .
از نظر اسلام انسان از عناصر سه گانه ذیل ساخته شده است:

1. جسم (ماده)

2. عقل (فکر)
3. روح (؟)

اسلام عناصر سه گانه فوق را متساوی دانسته و هر کدام را أهمیت خاص میدهد و هیچ طرف را بر طرف دیگر امتیاز نداده و مسلمان را مکلف به رعایت و تربیت عناصر سه گانه بشکل و صورت متساوی میداند و در حالت اهمال در تربیت و رعایت عناصر فوق و یک عنصر را بر عنصر دیگر برتری دادن مسلمان را مورد محاسبه قرار میدهد . عدم تساوی در عبادات و زیاده روی در عبادات که فوق طاقت باشد در فرهنگ اسلامی بنام غلو در دین یاد شده میشود و اسلام مسلمانان را از غلو در دین منع نموده است و قرآن یکی از مهمترین عامل انحرافات اتباع ادیان گذشته را غلو در دین یاد میکند و مسلمانان را از غلو منع میکند .

حضرت انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که : « جاء ثلاثة رهط إلى بيوت أزواج النبی صلی الله علیه وسلم يسألون عن عبادته , فلما أخبروا كأنهم تقالوها , فقالوا : أين نحن من النبی صلی الله علیه وسلم ؟ فقد غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر , فقال احدهم : أما أنا فأصلی الليل أبدا . و قال آخر : أنا أصوم الدهر و لا أفطر . و قال آخر : أنا أعتزل النساء فلا أتزوج أبدا . فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال : إنی لأخشاكم لله , و أتقاكم له , و لكنی أصوم و أفطر , و أصلی و أرقد , و أتزوج النساء , فمن رغب عن سنتی فليس منی » (رواه البخاری : 6/ 116 , كتاب النكاح باب الترغيب فی النكاح , و مسلم : 2 / 1020 رقم 1401 كتاب النكاح , باب استحباب النكاح لمن تاقت أليه) .

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم متوجه امت خود بودند خصوصا در غلو کردن در دین و اگر غلو را در امت می دید فورا آنرا اصلاح میکردند و مثال ذیل بهترین دلیل ما در منع غلو میباشد .

آنگاه که بعضی از صحابه از عبادات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از طریق امهات مؤمنین آگاه شدند بعضی شان که از عناصر سه گانه در تکوین شخصیت انسان اطلاع نداشتند گفتند که ما تمام عمر روزه میگیرم و بعضی گفتند ما هر گز ازدواج نمیکنیم و بعضی گفتند ما هر گز خواب نمیکنیم . چون این خبر به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم رسید فرمودند : من روزه میگیرم و افطار میکنم و ازدواج میکنم و میخوابم و بیدار میباشم هر که از سنت من دوری کند از من نیست.

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فورا مسلمانان را متوجه عناصر سه گانه نمود و اجازه نداد که یک عنصر را بر عنصر دیگر برتری دهند و امر به اعتدال در امور حیات نمود و مسلمانان را از غلو در دین منع فرمود .

مراحل تکوین یا تکامل فکر تصوف در اسلام:

تعدادی از محققین باین نظر اند که تصوف تا قرن اول و دوم اسلامی وجود نداشت و علم تصوف را مسلمانان در عصر خلافت عباسی و خصوصا بعد از عصر ترجمه و تأسیس دار الترجمه در بغداد آموختند . استاد عبدالعلی نور احراری در تحقیق خود بنام (تصوف و اندیشه وحدت الوجود) که در مجله درد دل بچاپ رسیده می نویسد : « درزمان خلافت عباسیان , نهضت علمی پدیدآمد و به دانش و اندیشه های ملت های دیگر توجه و علاقه زیاد پیدا شد و نخست , آثاری از زبان یونانی به عربی ترجمه شد وسپس کتب هندی وسریانی و فارسی ترجمه گردید . » .
احراری ادامه داده می نویسد : « می گویند از حکمت اشراق قدیم ایران, زبان رمز وارد تصوف گردیده است یعنی پس از این متصوفین مسایل و موضوعات دقیقه خویش را با زبان اشارت و کنایت بیان کردند . محققین گفته اند که سریانیان نیز در تصوف تأثیر گذاردند . نظرات افلاطونیون جدید

که آخرین سلسله ی حکماء یونان به شمار می روند , نیز در تصوف اثر داشته است. » .
از مطالعه نظرات علمای قدیم و جدید باین نتیجه میرسیم که تصوف در دو قرن اول اسلام نبود و مسلمانان در علوم تصوف دردو قرن اول کار نکردند . محققان بزرگ معاصر اسلام مانند امام محمد الغزالی , علامه دکتور محمد البهی و علامه دکتور یوسف القرضاوی , علامه أبوالحسن علی الحسنی الندوی و علامه و مجتهد مصصفی الزرقا , علامه مجتهد شیخ متولی الشعراوی و علامه دکتور عبدالعلیم محمود شیخ ازهر و تعدادی از محققین دیگر نظریه عدم وجود تصوف را در دو قرن اول اسلام بشدت رد نموده و به اثبات میرسانند که تصوف اسلامی به معنی اسلامی آن از وقت ظهور اسلام وجود داشت لیکن مسلمانان احتیاج به بحث مستقل راجع به آن نداشتند و تصوف اسلامی را ضمن عقیده اسلامی می شناختند و حق آنرا کاملا اداء میکردند .

صحابه و تابعین و تبع تابعین که قرن اول و دوم اسلام را میسازند , اسلام را بصفت کامل و شامل آن (عقل , روح و ماده) می شناختند و برای عناصر سه گانه حق متساوی را می دادند وعناصر سه گانه را در تحت عنوان یک علم , علم اسلام مورد بحث قرار میدادند و صفت صحابی و تابعی و تبع تابعی را بالاتر از لقب و عنوان صوفی و عارف و زاهدمیدانستند. علما در بحثهای خودباین نتیجه رسیده اند که مسلمانان عصر اول و دوم و سوم , اسلام را به مراتب کامل آن (اسلام , ایمان , احسان) چنانچه در حدیث مشهور جبرئیل علیه السلام که از روایت حضرت عمر رضی الله عنه است گرفته بودند .

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در باب اسلام گفت : « اسلام آن است که گواهی دهی بآنکه نیست هیچ معبودی بحق مگر خدا و گواهی دهی که بتحقیق محمد فرستاده خدا است بسوی مردم برای تبلیغ احکام دین اسلام و

برپا داری نماز را و بدهی زکوة را و روزه داری در ماه رمضان و قصد کنی خانه کعبه را و مناسک حج را بگذاری اگر توان رفتن را بآن داشته باشی .».

در باب ایمان آنحضرت فرمود : « ایمان آن است که تصدیق و باور داشته باشی بر خدا که موجود یگانه است و هیچ شریک ندارد و بهمه صفات کمالیه موصوف و اینکه از همه عیوب و نواقص پاک است . و باور داشته باشی بر ملائک او تعالی که ملائک مخلوق خدا و فرمان بردار او تعالی میباشند و با ور داشته باشی بر کتابهای او تعالی که همه کتابهای او تعالی حق میباشند .».

در باب احسان فرمودند : « احسان آن است که عبادت او تعالی را به چنان اخلاص اداء نمائی که گویا تو او تعالی را می بینی و اگر نمی بینی پس یقین داشته باشی که او تعالی ترا می بیند . (باب ایمان: نفی و اثبات. باب احسان: عین الیقین که عبارت از شهادت است که به دیدن است.).

تاریخ نشأت تصوف :

تصوف مراحل متعدد درتاریخ اسلامی طی نمود و علماء را عقیده برین است که تصوف بهمین اسم در عصر اول و دوم و سوم اسلامی مشهور نبود . شیخ اسلام ابن تیمیه رحمه الله چنانکه در « رسالة الصوفية و الفقراء » در صفحه یازده آن آمده در مورد تاریخ تصوف می نویسد : (لفظ یا کلمه صوفی در سه قرن اول اسلام مشهور نبود و بعد از سه قرن این اسم و این اصطلاح شهرت یافت و تعداد از امامان راجع به تصوف وصوفی تکلم نموده اند امثال امام احمد بن حنبل و بعد از او سلیمان الدارانی و دیگران و روایت شده که امام سفیان الثوری و بعد از وی امام الحسن البصری در مورد تصوف وصوفی حرف زده اند .).

علمای تاریخ اسلامی نظر دارند که تصوف تا این زمان یعنی تا نهایت قرن سوم هجری بحیث مذهب یا طریقه نبود لیکن اشخاصی بودند که به زهد و صلاح باطن شهرت داشتند مانند حسن بصری.
مراحله دوم تصوف را اشخاص مانند : إبراهیم بن أدهم , رابعة العدویة و بشر الحافی و دیگران نمایندگی میکنند .
در مرحله سوم بعضی انحرافات در مکتب تصوف داخل شد و در رأس این مرحله الحسین بن منصور الحلاج , علی بن محمد المزین , ابوبکر الشبلی میباشند . در این مرحله تصوف بصفت یک علم مستقل در آمد و مصطلاحات خاص را بخود گرفت و مدرسه تصوفی بنام طرق صوفیه تأسیس گردید .
قرن پنجم و ششم علم تصوف بدرجه عالی خود رسید و در این مرحله الغزالی اسلوب علم تصوف را در کتاب جا داد و زهد را پیشه گرفت. در این مرحله بعضی از متصوفین به فلسفه یونانی متأثر شدند مثل السهروردی و ابن عربی و ابن الفارض و غیر از ایشان . (عبدالعزیز القشعمی : « الفکر الصوفی المعاصر و أثره الثقافی فی مصر » ص: 25 – 30) .

بزرگان تصوف نظریه عدم ظهور تصوف را تا نهایت قرن سوم قبول ندارد و متصوفین و طرق صوفیه اعتقاد برین دارند که علم تصوف که آنرا بمیراث برده اند از قرن سوم هجری نبوده بلکه از عصر رسالت میباشد . صوفیه بر این عقیده اند که پس از وفات آن حضرت صلی الله علیه وسلم , حضرات ابوبکر و علی رضی الله عنهما علمی که از آنحضرت تعلیم گرفته بودند به دیگران رسانیدند .

بزرگترین مکتب تصوف که بنام نقشبندیه و نقشبندیه مجددیه است اصل خود رابه حضرت ابوبکر میرساند .
امام مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی کابلی چنانچه در مقدمه شرح مکتوبات آمده بشدت از وجود تصوف و عرفان در عهد اول اسلامی دفاع

نموده و می نویسد که تصوف اسلام زاده خود دین اسلام است . امام ربانی ثابت میکند که امت اسلام در حفظ حیات مادی و معنوی احتیاج باساس اسلامی داشته و بدون اتکاء بدین ناموس الهی نمیتواند حیات خود را وقایه نماید وهمچنان امام مجدد استقلال تصوف اسلام را بدلیل عرفانی به مسلمانان از طریق علم و معرفت ثابت میکند .

علمای کرام و مشایخ مکاتب تصوف بر این نظر که علم تصوف که تزکیه روحی و تربیت روحانی است در عصر نبوت و صحابه بود که این خود نظریه بوجود آمدن علم تصوف را در اواخر قرن دوم هجری نفی میکند .

دلیلی که علمای فوق می آورند در آن است که اسلام در انسان سه عنصر (جسم , عقل و روح) را می شناسد و مسلمانان در دو قرن اول اسلام توازن و تساوی را در تربیت هر سه عنصر ذکر شده حفظ نمودند و هیچ طرف را بطرف دیگر برتری ندادند .

مگر در اواخر قرن دوم و بدایت قرن سوم مسلمانان دو بعد (مادی و عقلی) را بر بعد روحی برتری دادند که در نتیجه این عمل توازان و اعتدال بین عناصر سه گانه برهم خورد .

بعد مادی در نتیجه فتوحات مسلمانان که پیشرفت تجارت و ازدیاد ثروت و کثرت مال و ثروت را سبب شد مسلمانان رامشغول مسائل مادی ساخت و این بعد تقویت بیشتر گردید .

بعد عقلی در قرن سوم و چهارم رونق بیشتر یافت , ایمان عبارت از فلسفه و علم کلام و جدل شد و حتی علم فقه اهتمام بیشتر به ظاهر دین نموده باطن امور دین را اهمال نمود و اعمال جوارح (اعمالی که ارتباط به اعضای بدن دارد) بر اعمال قلوب و حرکات در عبادات نسبت به توجه قلب و مسائل معنوی در عبادت بیشتر شد که در نتیجه اهتمام به این دو بعد , بعد سوم که روح بودضعیف گردیده و در اثر ضعیف شدن بعد روحی توازن و اعتدال برهم خورد و مسلمانان مخلص احساس کردندکه باید در بعد روحی توجه نمایند همان بود که تعدادی در این ناحیه مشغول کار شدند و نتیجه کار شان تأسیس

علوم جدید نبود بلکه تجدید علم قدیم در لباس جدید بود . متصوفین اوائل را فقهاء و علما تشکیل میداد و التزام و پابندی کامل به شریعت و کتاب و سنت داشتند و هر نوع بدعت را رد میکردند .

حضرت ضیاء المشایخ محمد ابراهیم مجددی در مورد تکمیل و تدوین عرفان می نویسد : « عرفان در قرن دوهم هجری بوجود آمده زیرا شریعت اسلامی اهتمام بعبادات و معاملات و حیات اجتماعی را که داراست همچنان اهتمام بمجاهده و محاسبه و مراقبه و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تطهیر قلب را هم لازم می داند ازین حیث صنفی از دانشمندان در تحقیق عبادات و معاملات و اجتماعیات و طبعیات پرداختند که بنام محدث و فقیه , عالم متکلم یاد میشوند و صنفی بمجاهده و تزکیه و تطهیر قالب و تقویه غرائز حسنه و کیفیات ذوقی و روحی و ما ورای طبیعت همت گماشتند که آنرا صوفیه میگویند البته موضوعات تصوف در قرن دوم هجری تحت عنوانهای ورع , و تقوی , و مراقبه , و زهد و , توکل و, شکر و مجاهده و , اخلاص و محبت و معرفت و ولایت و عشق بصورت یک عرفان مکمل حقیقی و معرفت لازمی برای انسان مکرم تبارز نمود . » .

تاریخ مراحل تکوین یا تکامل تصوف :

علم تصوف یا عرفان اسلامی مانند هر علوم دیگر مراحل متعددی را سپری نمود تا به مراحله تکامل رسید و بصفت یک علم مستقل در بین علوم اسلامی شناخته شد . در این بحث بطور خلاصه مراحلی را که علم تصوف و عرفان اسلامی طی نمود اشاره میشود :

1. نجات نفس از سخط یا غضب حضرت خداوند سبحانه و تعالی و عذاب آخرت از طریق زهد و مجاهده نفس با حفظ آداب شریعت و تقوی بود .

2. طریق و اسلوب خوف از خداوند که بنام (خوف یا ترس) یاد میشود.
3. مدرسه خوف را امام حسن البصری رضی الله عنه تأسیس نمود .
4. حب الهی که بنام مدرسه حب خداوند یاد میشود . مدرسه حب را رابعه عدوی در 185 هجری تأسیس نمود و بعدا أبی سلیمان الدارانی 215 هجری و ذی النور مصری 245 و ابی یزید البسطامی این مدرسه را تکمیل نمودند . مرحله سوم که بنام مدرسه حب الهی یاد میشود اصحاب آن باین عقیده اند که : اطاعت الله نه از باب خوف از آتش و نه رغبت به نعمت است بلکه به حب الله و طلب تقرب او تعالی میباشد .
5. مرحله تحول تصوف و عرفان از روش و طریقت تربیت اخلاقی و روحی به فلسفه و مفاهیم غربی که این مرحله آغاز انحرافات در میدان عرفان و تصوف اسلامی بحساب میآید در این مرحله عقاید خلاف شریعت داخل تصوف شد مانند : عقیده الحلول و وحدت الوجود (حلول خالق در جسم مخلوق) عقیده انتقال ارواح و نظریه حلاج ـ انا الحق ـ در 309 هجری.

در قرن هفتم و بالاخص در 638 فلسفه وحدت الوجود را امام محیی الدین بن عربی تدوین نموده برای آن ابواب ساخت نظریه وحدت الوجود در عبارت کوچک این طور بیان شده میتواند : (وجود ندارد مگر یک موجود و آن وجود خدا است) . در نتیجه انتشار این عقیده مسئولیت بنده نفی شد , تفاوت بین اخیار و اشرار (خیر و شر) , تفاوت بین موحد و غیر موحد از بین برداشته شد و همه بدون تفاوت مظهر تجلی حق شناخته شدند .
با از بین رفتن تمام تفاوتها بین مردم وعقاید امام ابن عربی میگوید :

لقد صار قلبی قابلا کل صورة فدیر لرهبان و مرعی لغزلان
و بیت لأوثان و کعبة طائف و آلواح توراة و مصحف قرآن

(قلبم تمام اشکال را قبول کرد , دیر برای رهبان و چراگاه برای هواء ها و خانه برای تب ها و کعبه برای طواف و الواح برای تورات و مصحف قرآن.) . امام ابن عربی در رباعی خود که در آن قلب خود را صفت میکند بین کعبه و بت خانه و دیر ـ جای که راهبان عبادت میکنند ـ لوحه های که در آن تورات نوشته شده بود و مصحف که قرآن است جمع میکند و همه وحدت الوجود را تعریف میکند .

تصوف مثل مراحل اول خود که صفای قلب و تزکیه نفس بود ادامه نکرد و بعضی انحرافات در حلقه های تصوف پیش شد . در نقد انحرافات در میدان تصوف و عرفان اسلامی امام ابن القیم الجوزی می نویسد :

« تصوف مانند مرحله اول خود دوام نکرد, مرحله اول در دائره اخلاق دینی ومعانی عبادات خالص برای خدا بود , از علم اخلاق اسلامی در معرفت برای کشف و فیض الهی از طریق تزکیه نفس استفاده میشد . و بعد از این مرحله انحرافات در علم تصوف راه یافت . » .

ابن القیم الجوزی مرحله اول تصوف را شرح و توصیف نموده می نویسد :
« تصوف در مرحله اول خود مقید به شریعت و قواعد آن بود و مشایخ طریقه های صوفی اشخاص عالم و صاحب عرفان عالی بودند و توانستند تصوف رابه عرفان اسلامی تبدیل نمایند و در اعمال و اقوال خود از کتاب خدا و سنت پیروی میکردند . » .
ابن القیم برای اثبات قول خود نظریه های متصوفین بزرگ مرحله اول تصوف را این طور نقل میکند :
« الجنید بن محمد ـ 297 ـ می گوید: تمام راه بروی مخلوق مسدود است مگر یک راه و آن راه محمد صلی الله علیه وسلم است. کسیکه قرآن را حفظ

نکند وحدیث را نوشته نکند در طریقت ما راه ندارد , زیرا علم ما مقید به کتاب و سنت است.
أبو حفص می گوید : هر کسیکه اقوال و افعال اش در تمام اوقات به کتاب و سنت میزان نشود در جمله مردان ما نیست .
أبو یزید می گوید : اگر یک شخص هر کرامات را داشته باشد و به هواء بلند شود به وی گرویده نشوید تا اینکه مشاهده نکنید وی در امر و نهی و حفظ حدود و اداء شریعت پایبند است . » .
بهمین منظور بود که امام ربانی شیخ احمد سرهندی کابلی طریقت خود را شریعت یاد نمودو فرمود که طریقت در خدمت شریعت است نه اینکه شریعت در خدمت طریقت .
امام أبو الحسن الندوی انحرافات را در تصوف نیز در نتیجه دوری از شریعت میداند و می نویسد : « در اواسط (السلوک و الطریقه) دعوت به استغناء از شریعت و اعتماد کامل به ریاضت و مجاهدات و حواس باطن بلند شد . » .
یعنی در بین طریقت و دائره تصوف فکر استغناء از شریعت یعنی عدم پابندی از شریعت به عقیده ریاضیت و مجاهدات و حواس باطن حضور نمود که این خود مقدمه یک انحراف بزرگ در میدان عرفان اسلامی بحساب می آید .

تعریف تصوف :

استاد عبدالعلی نور احراری در بحث خود تحت عنوان : تصوف و اندیشه وحدت الوجود در باره واژه (صوفی) اینطور می نویسد :
« در باره واژه (صوفی) و این که این کلمه از چه صیغه یی مشتق شده است اختلاف است. برخی آن را از (صفه) مشتق دانسته اند و صوف را به اصحاب (صفه) نسبت می دهند برخی آن راکلمه یونانی سوفیا یعنی (دانش) مشتق می دانند و برخی آن را از (صوف) یعنی پشم , اشتقاق کرده اند . نظرات دیگری هم موجود است, ولی بیشتر محققان برآنند که کلمه (صوفی) یعنی

پشمینه پوش , از (صوف) اشتقاق یافته است , زیرا صوفیان لباس پشمی می پوشیدند . » .

تعریفات فوق را که استاد احراری آورده اند مورد قبول اکثر دانشمندان افغانی میباشد لیکن اگر به تعریفات فوق تسلیم شد مقام تصوف و عرفان اسلامی در بین علوم دیگر تنزیل می نماید . علمای تصوف (متصوفین) , فقهاء و علمای سلفی تعریفات جامع را در مورد علوم تصوف دارند که در این قسمت بعضی از تعریفات شانرا می آوریم .

در کتاب (الجد فی السلوک إلی ملک الملوک) که عبارت از مختصر رساله القشیریه است این تعریفات آمده است :
التصوف : علمی است که بواسطه آن احوال تزکیه نفس , تصفیه اخلاق , تعمیر ظاهر و باطن , رسیدن به سعادت ابدی شناخته میشود و موضوع تصوف عبارت از : تزکیه و تصفیه بوده که هدف و غایت آن عبارت است از : سعادت ابدی .

و این علم یعنی علم تصوف نتیجه عمل کرد به معنی و مفهموم آیه 282 سوره البقرة است که خداوند میفرماید : (و اتقوا الله و یعلمکم الله) و بترسید از خدا و خداوند شمارا می آمرزد و خداوند به همه چیز شما دانا است . یعنی علم الهی است که بنده آنرا می آموزد . متصوفین این علم را به دانش در دین تعبیر میکنند و میگویند : و هو الفقه فی الدین . یعنی تصوف فقه در دین است .
محققین در تاریخ تصوف در اصل معنی لغوی تصوف بیک نظر و رای نیستند . تعدای باین عقیده اند که تصوف و صوفی نسبت دارد به صوف و امام ابن تیمیه به همین عقیده است که صوف در تعریف تصوف معروف میباشد .

القشیری می گوید که کلمه تصوف مشتق یافته از الصف و صوفی در صف اول با قلوب شان در حضور خداوند ایستاده اند .
ابو نعیم الأصبهانی رحمه الله می گوید که تصوف نسبت دارد به الصفاء . و السهروردی می گوید که تصوف و صوفی نسبت دار د به صفه, صفۀ که فقراء مهاجرین در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم در آنجا جلوس می کردند .
الجنید درجواب سوال از معنی تصوف گفت: (أن تکون مع الله بلا علاقة) بودن با الله بدون علاقه یعنی رابطه.

حضرت صاحب محمدصادق المجددی که از پیران طریقه نقشبندیه مجددی اواخر قرن بیستم است تصوف را در کتاب خود بنام (رهنمای طریق) اینطور تعریف میکند :

1. تصوف عبارت از خواهش طبعی انسان است بسوی تکامل اوصاف انسانیت و معرفت طریق رضاء خداوندی از طریق علم یقینی که از الهام الهی یا از سبیل کشف روحی که از نتیجه متابعت سنت حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه وسلم حاصل میگردد .

2. تصوف معرفتی است که مطابق باشد با یقین و عبارتی است که طالب را واصل کند بمقام تمکین.
3. تصوف عبارت از وقوف است با مراعات آداب شریعت در ظاهر بطوری که این آداب به باطن صوفی سرایت کند , و وقوف است با دقایق ایمان در باطن بطریقیکه سرایت کند از باطن در ظاهر و حاصل گردد .

از تعریفات فوق و متعدد باین نتیجه میرسیم که متصوفین و علماء در تعریف تصوف با هم اختلاف نظر دارند و در این مورد السهروردی می گوید : (و أقوال المشایخ فی ماهیة التصوف تزید علی ألف قول) اقوال مشایخ در

ماهیت تصوف زیادتر از هزار قول میرسد . (عبدالرحمن بن معلا اللویحق : مشکلة الغلو فی الدین. صفحه: 447 – 448) .

موضوع علم تصوف :

حضرت محمد صادق المجددی در موضوع علم تصوف می نویسند :
« موضوع این علم , ذات مقدس حضرت خداوندی است جل سلطانه , چه در تصوف از ذات او تعالی بحث میشود . از روی معرفت به دلیل و برهان که نصیب واصلین است . شیخ المجددی اضافه میکند که بعضی صوفیه موضوع تصوف را چنین بیان کرده اند : (موضوع تصوف روح و قلب و نفس است) زیرا که در این علم از تصفیه و تزکیه و تهذیب این ها بحث میشود و این تعبیر با تعبیراول قریب است زیرا درآثار وارد است: (من عرف نفسه فقد عرف ربه) . یعنی کسیکه نفس خود را بشناسد , هر آینه خدا را شناخته است.»

علم تصوف : علم حکمت است اگر کسی آنرا داشته باشد خیر بسیار می بیند .
امام الحسن البصری می گوید : فقهاء این طور گفته اند : آیا فقیه را دیده ای ؟ فقیه شخصی است که در امور دنیا زاهد , در شب قائم, در روز صائم است و اگر به وی دهی شکر خدای آورد و اگر ندهی حمد خدا گوید .

الحسن البصری در آخر این جمله را اضافه میکند که: نام متصوف بالای این طبقه (طبقه علماء و فقهاء) بعد از دو صد سال از هجرت اطلاق یافته . از سخنان امام البصری این معنی گرفته میشود که متصوفین در بدایت مرحله از جمله فقهاء و علماء بودند و همین فقهاء وعلماء بودند که علم تصوف را ترتیب نموده و علم مستقل را درپهلوی علوم دیگر اسلامی بنام علم تصوف تأسیس کردند .

حضرت ضیاء المشایخ ابن عمر محمد ابراهیم مجددی پیر طریقت نقشبندیه مجددیه در اواخر قرن بیستم در تعریف تصوف این عبارت را می نویسد :

« گفته می توانیم که تصوف حقایق دین و علم است و عارف واقعی کسی است که بر حقیقت فضائل و رذائل واقف گشته متحلی به فضائل روحی و معنوی گردیده و متخلی از رذائل اخلاقی شده و با علای صفائی قلب و قالب و روح و نفس متصف گردیده و چنان وسعت فکری و انشراح صدری را داشته باشد که صحبتش بهر جنسی از بشر که رسیده سبب هدایت طرف مقابل و تکمیل ذاتی آن شده و بر عظمت دستگاه معرفت خداوند وقوف وجدانی و قلبی و روحی علمی و عرفانی حاصل کرده چنانچه آثار این وقوف درتکوین و ما فوق تکوین از اعمال و اقوال و حالات ذوقیه اهل معرفت هویدا است.» .

علمای شریعت و فقهاء معروف برای تصوف معانی عالیتری نسبت به خود متصوفین دارند .
علامه ابن القیم الجوزی که از جمله علمای سلفی است این تعریف را برای تصوف میکند :

« التصوف: الصدق مع الحق, و الخلق مع الخلق (راستی و صداقت با حق و اخلاق با خلق) . الجوزی میگوید که این تعریف از آیه 128 سوره النحل استخراج شده (إن الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون) . الجوزی در تفسیر این آیه شریفه می نویسد که: متصوفین با خداوند با تقوی و با مردم با احسان اند که از جمله این مردم میتوان از الحسن البصری و الفضیل بن عیاض وابراهیم بن أدهم و ابی سلیمان الدارانی و ابی القاسم الجنید نام گرفت که همه نمایندگی از تعریف تصوف میکنند . (یعنی با خداوند با تقوی بودند و با خلق با احسان) . » .

ابن القیم الجوزی ادامه داده می گوید :
« التصوف هو الخلق , فمن زاد علیک فی الخلق , فقد زاد علیک فی التصوف . تصوف خلق است و کسیکه زیادت کرد بر تو در خلق , زیادت کرد برتو در تصوف.

ابن القیم تعریف فوق را شرح جداگانه کرده می نویسد : بل الدین هو خلق , فمن زاد علیک فی الخلق فقد زاد علیک فی الدین. بل دین خلق است , هر که بر تو زیادت کرد در خلق , زیادت کرد بر تو به دین » . علما در تعریفی که ابن القیم در مورد تصوف آورده تبصره نموده می گویند که این تعریف از حدیث شریف (إنما بعثت لأتمم مکارم الأخلاق) که امام البخاری در الادب المفرد آنرا آورده است .

امام تقی الدین أبو العباس بن الشیخ شهاب الدین معروف به ابن تیمیه (متولد 661) که درتاریخ ثقافت اسلامی خصوصا در جامعه افغانی بنام مؤسس حرکت سلفی و در نزد بعضی طبقات بنام مؤسس خط وهابی و ضد تصوف شهرت یافته در کتاب خود بنام (الفقراء) تصوف و صوفی را این طور تعریف میکند :

« تصوف همه آن شر نیست مثلیکه بعضی مردم فکر نموده اند و متصوفین نیز همه ایشان در ضلالت و گمراهی قسمیکه بعضی تصور کرده اند نیستند . در هر گروهی مردم خوب و مستقیم و منحرف و بد وجود دارد , هستند کسانی که ظالم بر نفس خود اند و همچنان هستند کسانی که عادل بر نفس خود میباشند» .

دکتور یوسف القرضاوی نظرات ابن تیمیه را به بحث وتحقیق گرفته اضافه میکند که : « بدون شک و تردید ما نظرات باطل تصوف فلسفی (حلول و

اتحاد) و تصوف بدعت و منحرف و فلسفه تصوفی (الارتزاقی) را تکذیب و رد میکنیم و از تصوف و زهد متصوفین اوائل بشدت حمایت می نمائیم .».

اصلاحات در علم تصوف و سلوک بعضی متصوفین :

متصوفین بزرگ و عارفین پاک و معروف و همچنان علمای شریعت و فقها آن تصوف را قبول دارند که مطابق شریعت اسلام باشد و هر تصوفی که خلاف شریعت باشد آنرا از أعمال شیطانی می دانند . همانطور یکه در تمام عقاید و ادیان حتی در بین اتباع و پیروان دین اسلام طبقه ای معتدل و معقول وجود دارد , طبقه افراطی که از غلودر امور دین کار میگیرند نیز وجود دارد . قرآن کریم در سوره النساء آیه: 171 و در سوره المائده آیه: 77 , سبب انحراف أهل کتاب (یهود و نصاری) را غلو نمودن در دین معرفی میکند و مسلمانان را متوجه غلو در دین می سازد و قرآن بصراحت مسلمانان را از غلو در دین منع میکند .

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مسلمانان را از غلو درامور دین منع میکند و میفرماید سبب گمراهی و هلاکت ملتهای گذشته غلو در دین بود . (..... نعم بأمثال هؤلاء و إیاکم و الغلو فی الدین , فإنما أهلک من کان قبلکم الغلو فی الدین* رواه أحمد : (1/ 215 , 347) .

در چوکات تصوف و عرفان اسلامی نیز صالحین و صادقین و صابرین و أولیاء و علماء بودند و همین گروه بودند که تصوف اسلامی را به أعلی مراتب آن رسانیدند و أمت اسلام و عقیده اسلامی را در مرور زمان حفظ کردند . در چوکات تصوف و عرفان اسلامی گروهی غالی و منحرف نیز وجود دارد که تصوف وعرفان را به تخیلات خود باطل ساخته و نمونه زشت از مکتب تصوف و عرفان میباشند . عامه مردم که قدرت تمیز را ندارند تصور کرده اند که تصوف و عرفان اسلامی فاقد أهمیت بوده مردم را به گمراهی می کشاند.

متصوفین و عارفین حق زحمات زیادی را متحمل شدند تا تصوف را پاک سازند و تصفیه نمایند و آنچه را که از اسلام نیست و در تصوف داخل شده , آنرا بیرون سازند و تا اندازه در این کار به موفقیت های رسیده اند . علماء شریعت و فقهای بزرگ نیز در اصلاحات تصوف توجه نمودند و توانستند تا اندازه علم تصوف و سلوک بعضی متصوفین را اصلاح نمایند . اصلاحاتی که در علوم تصوف و سلوک بعضی متصوفین صورت گرفت در این بحث به دو قسمت تقسیم شده :

1. اصلاحات از داخل تصوف که توسط متصوفین صورت گرفته.
2. اصلاحات ازخارج تصوف که توسط فقهاء و علمای شریعت صورت گرفته.

اول: مسائلی که در تصوف نبود و داخل تصوف گردیده است:

الف : نسبت و انتساب بعضی امور به تصوف و متصوفین و به مدرسه خاصی از تصوف :

نسبت دادن بعضی امور یا اقوال به متصوف یا پیر طریقت اسباب ذیل را دارد :

تعصب داشتن مرید به پیر : بعضی مریدان از شدت دوستی و تعصب به شخص متصوف که از وی در طریقت پیروی میکنند اشیائی را به وی (پیر طریقت) نسبت میدهند که خلاف حقیقت میباشد و در بسا موارد خلاف شریعت و علم و عقل بوده که متأسفانه در مرور ایام یک حقیقت شده است . همچنان بعضی اشعار و قصائد و رساله هایی به متصوفین نسبت داده شده است که از ایشان نمیباشد . آوردن مثل ها در این مورد موضوع را قدری بیشتر روشن میسازد .

مثال اول: ابیاتی را به سیده متصوفه بزرگ اسلام (رابعه عدوی) نسبت داده اند و مردم آنرا قبول نمودند . محققان در ابیات و اشعار رابعه عدوی تحقیق نموده به این نتیجه رسیده اند که اشعار و ابیات از رابعه عدوی نبوده بلکه از (ابی فراس الحمدانی) میباشد که حمدانی پسر کاکایش امیر سیف الدوله را صفت و تمجید میکند نه حضرت خالق را .

علمای کرام ثابت ساختند که حمدانی از جمله شعرای قرن چهارم هجری بود در حالیکه رابعه عدوی در سال 135 یا 185 هجری وفات نموده است .

مثال دوم: مردم معتقد بودند که رابعه عدوی به این عقیده بود که خداوند را از باب خوف و دوزخ و رغبت داشتن به داخل شدن جنت عبادت نمیکرد و رابعه از مدرسه (خوف و رجاء) پیروی نمیکرد بلکه خدا را از راه عشق عبادت میکرد . در حالیکه رابعه اولین متصوفه بود که بین (خوف و محبت) در تصوف جمع را بوجود آورد و در این عمل توفیق فوق العاده یافت.

امام أبو حامد الغزالی در کتاب معروف خود (الإحیاء) راجع به اصطلاحات عشق و محبت که در اشعار رابعه عدوی آمده تحقیق نمود و باین نتیجه رسید که:
کلمه حب یا دوستی در اشعار رابعه, نسبت به تقرب به خداوند آمده و این در حالتی بوده که حب بر خوف و رجاء بر رابعه غلبه نموده بود و رابعه حب (الهوی) مقصدش نبود بلکه قصدش از حب : حب خداوند نسبت به احسانی که خداوند نسبت به وی داشت . و کلمه حب که رابعه در اشعار خود از آن استفاده نموده, حب جمال و جلال الهی بود که رابعه آنرا کشف نموده بود که در اصطلاح تصوف : لذت مطالعه جمال ربوبیت یاد میشود.امام القرضاوی

به تعقیب کلمات الغزالی می نویسد که: مطالعه جمال ربوبیت به عین قلب (چشم دل) است نه به عین راس (چشم سر) . (یعنی به قلب است نه به چشم) .

مثال سوم : حقیقت نور: در کشف نور الهی بعضی از متصوفین حرف زده اند سالکین طریقت بدرستی معنی و مفهوم آنرا ندانسته به خطا رفته اند . امام ابن القیم الجوزی که از خارج تصوف , تصوف را اصلاح نمود در باره حقیقت نور که متصوف از آن سخن میزند در کتاب معروف خود بنام (مدارج السالکین فی مقامات إیاک نعبدو إیاک نستعین) در بیان حقیقت کشف نور برای صوفی می نویسد :
« کشف نور برای صوفی , بعد از شهود است , و نور , نور تجلی معانی اسماء الحسنی در قلب میباشد که در نتیجه آن تاریکی قلب روشن شده و همین نور حجاب کشف را بلند میکند. یا بر میدارد . » .

الجوزی ادامه داده می نویسد : « عارفین و متصوفین صادق تجلی حقیقت ذات و صفات و افعال خداوند را نفی میکنند و میگویند که نور عبارت از کمال معرفت و برداشت پرده غفلت و شک و استیلاء معرفت در قلب است که در اثر آن قلب بغیر از معرفت دیگر چیز را نمی بیند یا مشاهده نمیکند . صوفی صادق اعتقاد بر این ندارد که ذات مقدس و اوصاف او تعالی بر بنده تجلی میکند مثلیکه بر کوه طور تجلی نمود . » .

امام ابن القیم در نهایت موضوع می نویسد : « اسلام برای صوفی نور است . ایمان برای صوفی نور قویتر از اسلام است , احسان از هر دو روشنتر است . پس اگر اسلام و ایمان و احسان در یک شخص جمع شود , حجاب از عبادت خالق بر داشته شده و قلب و اعضاء مملوء از نور میگردد نه به نوری که از صفات رب تعالی است زیرا صفات خداوند با مخلوقات یکجا نشده , اتحاد و

حلول و امتزاج بین خالق و مخلوق نیست . » (مدارج السالکین 3 / 110 , 121) به تحقیق محمد حامد الفقی.

امام ابن القیم عقیده تجلی نور را که از صفات و اسماء الله سبحانه وتعالی منشء می گیرد و بر صوفی تجلی میکند آنرا اصلاح نموده و اصلا در اساس آنرا نفی میکند و میگوید که نور اسماء و صفات در انسان تجلی نکرده و کسانیکه باین عقیده اند ایشان را از طبقه وحدت الوجود و صاحبان عقیده حلول میداند .

أهل سنت و سلف صالح که ابن تیمیه و ابن القیم از جمله ایشان اند , علوم تصوف را به میزان قرآن و سنت سنجیده اصلاحات را در علوم تصوف و عرفان اسلامی آوردند . مهمترین عمل علمی ابن القیم در تصحیح فکر تصوف کتابش بنام : (مدارج السالکین إلی منازل السائرین) است. مدارج السالکین إلی منازل السائرین عبارت از شرح رساله تصوفی بنام : (منازل السائرین إلی مقامات : إیاک نعبد و إیاک نستعین) اثر شیخ الاسلام إسماعیل الهروی الحنبلی (خواجه عبدالله انصاری یا پیر هرات) و درسه جلد میباشد که مطابق به سنت است.

مثال چهارم: أعمال القلوب و أعمال الجوارح :

مخالفین تصوف باین عقیده اند که کتب تصوف و متصوفین أعمال قلب را نسبت به أعمال جوارح (أعمال بدنی و یا اعضاء بدن) بالاتر می دانند در حالیکه تمام عبادات در اسلام أعمال ظاهری است .
در رد این نظریه دکتور یوسف القرضاوی می نویسد :
« متصوفین حق هر گز أعمال بدنی را از انسان ساقط نمی سازند و صوفی صادق التزام کامل به اعمال جوارح دارد . ».

القرضاوی از اسباب توجه بیشتر تصوف اسلامی به أعمال قلبی دو سبب را میآورد :

1. أعمال قلبی لب و لباب دین و روح آن میباشد .

2. بعضی از مردم که علم و ثقافت شان محدود است و حتی بعضی از أهل سنت و علما بیشتر به أعمال ظاهری مشغول شده و به أعمال باطنی توجه ندارند که نتیجه آن آبادی ظاهر و خرابی باطن است.

امام ابن تیمیه در موضوع أعمال قلبی و أهمیت آن در دین اسلام و در نزد علمای دین می گوید : ایمان , اسلام, صدق و اخلاص به این عقیده اند امور باطنی اساس بوده و أعمال ظاهری بدون أعمال باطنی فائده ندارد . (فتاوی ابن تیمیه 10 / 8) .

متصوفین و مدارس تصوف در باب أعمال قلبی و برتری آن نسبت به أعمال بدنی بر حق اند زیرا قرآن و سنت عنایت خاص به أعمال قلبی دارد که مثالهای ذیل برای فهم بیشتر موضوع زیر بحث ما را کمک میکند :

- اصل دین که (ایمان) به خداوند و رسل و آخرت است اساس آن مربوط به عمل قلبی است.

- أعمال عبادات در اسلام که همه ظاهری است شرط قبول آنرا اخلاص و نیت می دانند که در اسلام اخلاص ونیت از أعمال قلبی میباشند .
- بخشیدن گناه قلبی در اسلام مشکل ونا ممکن است در حالیکه گناه بدنی به توبه بخشیده میشود . گناه حضرت آدم علیه السلام از جمله گناه بدنی بود و در اثر توبه بخشیده شد در صورتیکه گناه شیطان گناه قلبی بود و به توبه بخشیده نشد .

مثال پنجم: مصدر حکم: در نزد بعضی مدارس تصوفی ذوق مصدر حکم شناخته شده است, یعنی انسان در اصدار حکم به ذوق و قلب خود مراجعت میکند. (مسائل ذوقی باساس منطق شریعت استوار نیست و بر اساس منطق و ذوق شخص استوار میباشد.).

بعضی از متصوفین به اسلوب محدثین مخالفت دارند که میگویند: حدثنا فلان..... تا آخر در حالیکه صوفی می گوید: حدثنی قلبی عن ربی. قلبم از ربم برایم گفت. (ارتباط مستقیم با خداوند).

بعضی متصوفین میگویند که شما (غیر رجال تصوف) دین را از مرده و از مردگان میگیرید در حالیکه ما علم خود را از حی الذی لا یموت (ذاتی که زنده و فنا نا پذیر است) میگیریم یعنی مستقیم با خداوند اتصال داریم.

بعضی طرق صوفیه در بعد تربیوی شخصیت مرید را پائین آورده و ضعیف میسازد. مثلا میگویند: (مریددر بین دستان پیر خود مثل مرده ای است بدست کسیکه ویرا غسل میدهد. وهر که به شیخ خود بگوید برای چه؟ فلاح نصیب وی نیست و اگر اعتراض نمود طرد میشود. این طریقت نظریه و فلسفه جبر را تقویت میکند و بدین ترتیب بعضی از طرق صوفیه در مقابل انحرافات جامعه و ظلم و فساد موقف سلبی یا بیطرفی را میگیرند.

موقف جبر را عارفین بزرگ و متصوفین یک عقیده دخیل در اسلام میدانند و بشدت از عقیده اختیار دفاع میکنند.

مثال ششم: موضوع جبر:

علامه امام صدیق حسن القنوجی البخاری (1248 – 1307 هجری) در کتاب خود بنام (دلیل الطالب علی أرجح المطالب) در موضوع جبر و قدر تحت عنوان: توحید قدریة و جبریة, می نویسد : پیروان این عقیده افعال بنده را از اراده بنده خارج میدانند و عقیده برین دارند که افعال بندگان عین افعال خداوند است و خداوند فاعل افعال بنده می باشد . این طائفه معتقد است که: افعال را به بنده نسبت دادن منافی توحید است.

مولانا جلال الدین رومی می گوید :

(ما کان الجبر ما توجه الأمر و النهی إلی الأنسان, و ما کلف الإنسان بالشرائع و الأحکام, فهل سمع انسان یامر حجرا و نهاه ؟) اگر جبر می بود انسان به امر و نهی امر نمیشد و انسان مکلف به شریعت و احکام آن نمی بود , آیا شینده شده که انسان سنگ را امر و نهی کند . الرومی اضافه میکند که قرآن همه اش امر و نهی, وعد و وعید است و انسان عاقل سنگ رخام را امر و آهن را منع نمیکند . الرومی می گوید : حتی حیوان جبر را قبول ندارد , پس آیا ممکن است انسان عاقل جبریت را قبول کند ؟.

ابن سینا در جزء خاص در باب تصوف در (اشاراته) می نویسد : (العارف لا ینکر منکرا , لأنه مستبصر بسر الله فی القدر) . عارف انکار نمیکند منکر را زیرا او بصیرت دارد یعنی دانا است به سر خداوند در قدر . ابن عربی نیز همین عقیده را تایید میکند و در شعرش که قبلا ذکر یافت همین عبارات را ملاحظه میکنیم.

مثال هفتم : غلو در عقیده قضاء و قدر : بعضی مدرسه های تصوفی و بعضی متصوفین در عقیده قضاء و قدر از غلو کارگرفته اند. امام ابن تیمیه

نظرات و آراء شیخ عبدالقادر جیلانی را در مورد قضاء وقدر مورد انتقاد شدید
قرار میدهد و همچنان شیخ حماد الدباسی نظریه مدرسه تصوف را در مورد قضاء و قدر نفی کرده می گوید که این نظریه مخالف یا معارض به امر ونهی است.

مثال هشتم: تأویلات بعضی متصوفین در تفسیر آیات قرآن کریم:
بعضی از متصوفین باین نظر اند که هر آیه شصت هزار معنی را دارد و دلیل شان حدیث شریف است که: (إن للقرآن ظهرا و باطنا) مثلا در تفسیر آیه 12 سوره طه (فاخلع نعلیک) اشاره از بیرون یا خارج ساختن دنیا و آخرت از قلب است. و آیه اول سوره النحل (و الق عصاک) یعنی برای تو سند به غیر خدا نیست.

تأویلات شان در مورد حدیث : حدیث شریف (لا تدخل الملائکه بیتا فیه کلب) اشاره برای تطهیر و پاک سازی قلب از حسد و حقد و غضب و بخل و مکر و باقی صفات ذمیمه و بد است. تأویلات متصوفین درعلم تصوف بنام (اشارات) یاد شده.

مثال نهم: در موضوع اراده انسان: علامه القنوجی در عقیده این گروه می گوید :اصحاب این مدرسه مطلقا اراده را از انسان نفی میکنند و عقیده برین دارند که انسان اراده خداوند را انجام میدهند.

بعضی از متصوفین و مدارس تصوف در موضوع اراده انسان از غلو کار گرفته و اراده را لازم به رضا و محبت دانستند و گفتند که چون کفر و عصیان به اراده خداوند تعلق دارد , پس ازکفر وعصیان خداوند راضی و محبوب او تعالی است, پس بر ما واجب است که به کفر و عصیان راضی باشیم و آن دو را

انکار نکنیم. کافر و فاسق در کفر و فسق خود اطاعت خالق را میکنند زیرا تسلیم اراده و مشیئت الهی اند و خداوند اراده و مشیئت خود را در کائنات عملی میکند .

باساس همین نظریه و عقیده بعضی متصوفین که از غلو کار گرفتند , ظلم و فساد و کسانیکه مردم را به باطل و الحاد دعوت میکنند ایشانرا انکار نکردند و دلیل شان این بود که:

1. ایشان مجبور اند به آنچه انجام میدهند .
2. ایشان اراده و قدر الهی را تمثیل میکنند .
3. اول و دوم یک (حقیقت است) البته در نظر ایشان.

امام ربانی (شیخ احمد کابلی سرهندی) این نظریه را بشدت نفی نمودند و آنرا مخالف شریعت تعبیر کرد و فرمودند که تغییر منکر فرضی از فرائض دین است و در دین از ضروریات بحساب میآید و در طریقت خود عقیده اراده انسان را بحث مفصل نمودند و آنانیکه اراده انسان را نفی میکنند ایشان را از جمله گمراهان میداند . و حکم به ضلالت و گمراهی ایشان میکند .

امام ربانی درمکتوب نمره 289 دفتر اول مکتوبات شریف در مورد قضاء و قدر و اراده می نویسد :
(..... قضای خداوند قدرت و اختیار را از عبد سلب نمی نماید زیرا که وی قضاء فرموده که عبد بر اختیار خود کار خواهدکرد یا نخواهد کرد , مشایخ ماوراء النهر در تضلیل ایشان اندرین مسأله مبالغه نموده گفته اند که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله شرکای بی نهایت اثبات کرده اند و جبریه زعم نموده که نه فعل است هرگز مر عبد را و نه قدرت و نه اراده و نه اختیار وحرکاتش در رنگ

جمادات, افعال بتمامها در حق است و عبد مجبور محض است و این قول کفر است .).
همچنان علمای فقه و شریعت نظریه قدر و قضاء متصوفین را رد نمودند و قبول فقر و عجز و ظلم را به اساس عقیده قضاء و قدر مخالف سنت الهی دانستند و میگویند که تسلیم به فقر و ظلم, انسان را تنبل و عاطل میسازد و در اسلام مقوله ای است که انسان از قضاء و قدر به قضاء و قدر پناه میبرد چنانچه حضرت عمر رضی الله عنه بجواب صحابه فرمودند که من از قضاء و قدر فرار نکرده بلکه از قضاء و قدر خداوند به قضاء و قدر خداوند پناه میبرم. در حدیث 5729 صحیح البخاری, کتاب الطب, باب: ما یذکر فی الطاعون, آمده است که عمر رضی الله عنه به سوی شام رفت, آنگاه که به موضع سرغ رسید , ابو عبیده جراح و امرای لشکر را ملاقات کرد . آنها به وی گفتند که مرض « وباء » به سرزمین شام آمده است. حضرت عمر با مهاجرین و انصار در مورد اینکه آیا به شام داخل شود یا نه , به مشوره پرداخت . سر انجام عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت که به شام داخل نشود و از همان جا باز گردد . ابو عبیده به عمر رضی الله عنه گفت: « آیا از قدر خداوند فرار می کنی ؟ » عمر رضی الله عنه گفت: « آری از قدر خداوند به قدر خداوند فرار می کنم. » .

مثال دهم: الإشراق و صفاء النفس و روحانیت در حلقه تصوف:
عقیده تصوفی الإشراق و صفاء النفس و روحانیت یک عقیده بسیار قدیم میباشد که تحت تأثیر فکر و فلسفه یونان و روم رفته و از آن دو فلسفه بعضی موضوعات را گرفته است.

مدرسه الإشراق و صفاء النفس و روحانیت , باین نظر است که اشراق و صفاء النفس از وسائل معصوم و خالی از خطا و فراموشی میباشد که بواسطه آن انسان به یقین و علم صحیح و تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و طهارت باطن و اقامت مجتمع انسانی و تأسیس مدینه فاضله میرسد .

بزرگان و علمای این فلسفه میگویند که یگانه وسیله برای تحصیل (رسیدن) به یقین و علم صحیح و حقیقی مشاهده میباشد زیرا مشاهده بجز به صفاء النفس و نور باطن صورت نمی گیرد و ممکن نیست که به حقائق امور رسید مگر به مجرد عقل خالص که عبارت از (حکمت اشراق) و (نور داخلی , نور باطن) که تولد می شود در نتیجه ریاضت و مجاهده نفس و هوی و فکر و مراقبه.

مدرسه الإشراق به حس باطنی که آنرا حس ششم یاد میکند اعتقاد کامل دارد و در وجود حس ششم که نتیجه آن (مشاهدات) است بر انسان انوار غیر مرئیه و اصوات غیر مسموعه تجلی میکند که قابل خطأ نیست. (1) .

مهترین کتب السهروردی عبارت است : (حکمة الإشراق) که آنرا علامه قطب الدین الشیرازی شرح نموده و در بین طبقه یا حوزه علمی بنام (بشرح حکمة الإشراق) یادشده است.
امام ربانی نظریه فلسفی الإشراق را کاملا رد میکند و آنرا اصلاح میفرماید در مکتوب بیست و سوم که عنوانی شیخ خواجه ابراهیم قبادیانی است امام ربانی نظریات اشراق را , نظریه فلسفی محض دانسته می نویسد : « این طبقه در عوض متابعت انبیاء علیهم الصلوات والسلام به صفاء نفس خود اعتماد دارند و ایشان (یعنی اشراقی ها) به عمل کرد خود که (تصفیه نفس) است نور الهی را می بینند . صفاء القلب که دروازه نور و هدی است ارتباط به متابعت انبیاء علیهم الصلوات و السلام می باشد و تزکیه نفس مربوط به صفاء القلب در صورتی است که نفس تربیت و اصلاح شود زیرا تصفیه النفس با ظلمت قلب که مظهر انوار الله است , چراغی برای ابلیس میباشد که در روشنی آن خانه را از اساس منهدم میسازد .» .
امام ربانی می نویسد که تصدیق اشراقیون و تصدیق علوم شان , تکذیب انبیاء علیهم الصلوات و السلام و تکذیب علوم شان است.

در موضوع رسیدن به مقام وفهم همه موضوعات از طریق و راه عقل انسانی که اساس فلسفه مدرسه اشراقی است , امام ربانی این اصل را که اشراقیون بدان استنباط دارند این طور تصحیح میکند :

« عقول ما مقصر است و بغیر از استعانت به روشنی دعوت انبیاء و رسل به وصول به مطلب بزرگ عاجز هستیم و مدارک ما ناقص است در غیر تقلید و متابعت انبیاء . » .
امام ربانی ادامه داده می نویسد : « بلی ! عقل حجت است لیکن حجیت بودن آن غیرکامل است و حجت بالغه , حجت انبیاء و مرسلین علیهم الصلوات و السلام میباشد . » .

امام ربانی فلسفه ذوقی را نقد نموده می نویسد که : « تنزیه , تشبیه گشته وواجب ممکن شده و بیچون به چون آمده که این همه کفر و الحاد است . » .

معنی کلام امام ربانی این است که خداوند که منزه است یعنی بدون شریک است به تشبیه تبدیل شده و واجب که معنی وجود خداوند واجب و ضروری است به ممکن تبدیل شده که ممکن (عدم و غیرعدم را معنی میدهد) بیچون یعنی خداوند شبهات ندارد به چون یعنی خداوند شبهات پیدا کرده) . که این عقیده از نظر امام ربانی کفر و الحاد است.
فلسفه البحثیة المشائیة , بروی جدل و بحث استوار است و المشائیه بحث منطقی میکند .

مثال یازدهم : نظریه وحدت الوجود :

حضرت ضیاء المشایخ محمد ابراهیم بن عمر مجددی در مورد سلسله تصوف در کتاب (شرح مکتوبات) می نویسد : « و این سلسله رفته رفته در قرن سوم و چهارم بصورت دو مکتب عرفانی که بنام وحدت الوجود و وحدت

الشهود نامیده میشوند بظهور آمد و هزاران اهل معرفت از عرفان آن بهره ور گردیدند و طریق حصول معرفت را برای حضرت انسان این دانایان و آنهائیکه در رأس این ادبکده های عرفانی قرار داشتند تلقین و تدریس نمودند و از اذواق روحانی و کیفیات عالم ناسوت ملکوت و جبروت که ازمصطلحات تصوف است آگاه گردانیدند .».

عقیده وحدت الوجود به امام شیخ اکبر محیی الدین بن عربی (638 هجری) نسبت داده شده است لیکن تاریخ تصوف نشان میدهد که عقیده وحدت الوجود قبل از عصر ابن عربی موجود بود و مردم از آن در تصوف پیروی میکردند . مؤرخین که تاریخ تصوف را بررسی نموده اند از زبان بعضی متصوفین میگویند که در حالت سکر (زیادت در غیبت که عکس آن الصحو که معنی رجوع به احساس را میدهد) بعضی اقوال صادر شده که معنی نظریه اتحاد را می دهد که بعدا اصطلاح (وحدت الوجود) را بخودگرفت قبل از ابن عربی مشهورترین عارفین در این مدرسه شیخ ابی یزید البسطامی و بعد از آن الحسین بن منصور الحلاج را میدانند .

امام ربانی در مکتوب نمره 89 مجموع سوم می نویسد : « ابن عربی عقیده وحدت الوجود را تدوین نمود و برای آن ابواب و فصول مثل علم النحو و الصرف ترتیب داد .». از مضمون مکتوب امام ربانی استنباط میشود که امام ابن عربی مؤسس این فکر نبوده بلکه فکر را تدوین علمی نمود و وحدت الوجود که در اسرار مورد مناقشه بود آنرا علنا مورد مناقشه و بحث قرار داد . استاد عبدالعلی نور احراری در تحقیق خود بنام (تصوف و اندیشه وحدت الوجود) می نویسد که : « شیخ اکبر در قرن هفتم هجری , انقلاب و تحول عظیمی درعرصه دانش وعرفان اسلامی پدید آورد . وی مکتب عرفان نظری یا (عرفان بحثی) را بنا نهاد و اندیشه های وحدت الوجود رادر آن به شیوه علمی طرح کرد و آن را شرح و بسط داد و به پایه اکمال رسانید .».

مهمترین کتب ابن عربی که در وحدت الوجود است عبارت از: الفتوحات المکیه و فصوص الحکم میباشد و ابن عربی در حدود پنجصد کتاب و رساله دارد .
علامه عبدالعلی بحر العلوم اللکنوی (متوفی 1225 هجری) با اینکه عالم متبحر در فقه و اصول آن و در علوم حکمت بود اولین عالمی است که نظریه الشیخ محیی الدین در وحدت الوجود را شرح نمود .

جناب استاد عبدالعلی نور احراری می نویسد که فصول الحکم مهمترین کتاب ابن عربی است اولین کسی که آن کتاب را شرح کرده قونوی است که شاگرد ابن عربی است و بعد از آن شاگردان قونوی چون جندی و غیره آن را شرح کرده اند و عراقی و مولانا جامی نیز آراء و عقاید او را شرح کرده اند .

قسمیکه قبلا اشاره شد بعضی از پیروان تصوف در مسائل تصوف از غلو کار گرفتند و غلو ایشان اصل تصوف را متضرر ساخت . در مدرسه وحدت الوجود علامه (التلمسانی) از غلو کار گرفت و عقیده وحدت الوجود را عملا در حیات خود و دیگران تطبیق نمود و بین حلال و حرام فرق را قائل نشد و میگفت: (لأنه إذا کان الوجود واحدا فلم التفریق بین الحلال و الحرام) . اگر وجود یکی باشد پس چرا فرق بین حلال و حرام باشد .

ابن تیمیه میگوید که شخصی از پیروان وحدت الوجود برایم حکایت نمود که سگی در راه مرده بود وما می خواستیم جسدش را از راه دور سازیم, پیروان وحدت الوجود به دلیل اینکه در وجود سگ خدا و ذات خدا است و هیچ شئ خارج از ذات او تعالی نیست و جمیع یا همه در ذاته او است. ما را از کنار ساختن جسد سگ منع نمودند . (الفرقان بین الحق و الباطل, ص: 145) .
همچنان ابن تیمیه در مناقشه خود با متصوفین وحدت الوجود سؤال ذیل را برای مناقشه مطرح نمود:

اگر وجود یکی است و وحدت الوجود حق است, پس چرا یکجا شدن با خانم حلال و یکجا شدن با مادر حرام است ؟

پیروان عقیده وجودی ادعای فرعون که میگفت: أنا ربکم الأعلی, را حق میدانستند به دلیل اینکه فرعون در نفس یا در وجود خود خدا را میدید .

مسأله وحدت الوجود مسلمانان را قرنها به خود مشغول ساخت . بعضی این عقیده را قبول و بعضی رد و بعضی در اصلاح آن کوشیدند .
الشیخ رکن الدین أبو مکارم علاء الدوله السمنانی (659 - 736 هجری) اولین شیخ صوفی و متصوف بزرگ بود که علیه فکر وحدت الوجود قیام نمود و فکر وحدت الوجود را در اساس آن نفی نمود و علامه الشیخ اقبال بن سابق السجستانی اقوال السمنانی را در دو کتاب بنامهای: (أقوال الشیخ علاء الدوله السمنانی و جهل مجلس) جمع آوری نمود .

الشیخ السمنانی نظر میدهد که: (غایه السالک هی العبودیه لا توحید الوجودی) . یعنی هدف سالک عبودیت است نه توحید الوجود یا وجودی.
فکر وحدت الوجود درین خلاصه میشود که وجود فقط یکی است و آن وجود خداوند است.
امام ربانی مجدد الف ثانی در مکتوب نمره 291 حصه پنجم دفتر اول , السمنانی را نقد شدید نموده می نویسد که من (شیخ احمد سرهندی) جرأت انتقادات شدید را نسبت به شیخ ابن عربی ندارم . امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی فکر وحدت الوجود را با تمام احترام مورد نقد قرار داد و با تمام اختلاف فکری که بین او و شیخ اکبر ابن عربی بود از ابن عربی به اجلال و اکرام یاد کرد پس بیاید با هم نظر امام السرهندی را در مورد امام ابن عربی و نظریه وحدت الوجود مطالعه نمائیم:

(این فقیر می دانم که شیخ محیی الدین بن عربی از جمله اشخاص قابل قبول میباشد لیکن معارف و علوم اش مخالف عقائد جمهور امت و ظاهر کتاب و سنت است و مردم در مورد نظرات ابن عربی از افراط و تفریط کار گرفته اند . اختلاف من با کسانیکه دعوت به فکروحدت الوجود دارند از طریق کشف و شهود است. من در اعتراف خود بر اینکه اقوال و احوال که از وحدت الوجود صادر میشود حسنه است اگر صاحب فکر وحدت الوجود عبور کند (یعنی سالک از این مقام به مقام رفیع تر بلند رود یعنی از مقام علم الیقین به عین الیقین برسد) . امام ربانی اضافه نموده میگوید که امام ابن عربی اگر عمر بیشتر میکرد و به مقام عین الیقین میرسید یقین است که از وحدت الوجود عبور میکرد و وحدت الشهود را می پذیرفت. امام ربانی در اثبات قول خود بر اینکه عین الیقین بالاتر از مقام علم الیقین است این جملات را می نویسد:

« شیخ و مرشدما شیخ کبیر عبدالباقی برای یک مدت کوتاه به مذهب توحیدی بود و این موضوع را در نامه های خود ذکر نمود و عنایت خداوند او را از این مقام به مقام أعلی تر رسانید .». (مکتوب 43 , مجموع اول, عنوانی شیخ فرید البخاری .) شیخ باقی رحمة علیه که مرشدم است در بدایت از وحدت الوجود پیروی میکرد مگر در نهایت به درجه عین الیقین رسید و فکر وحدت الوجود را نفی نمود) . (مکتوب نمره 266 مجموع اول).

امام ربانی در مکتوب نمره 44 در تفسیر وحدت الوجود می نویسد:
(صوفیه که بوحدت الوجود قائل اند و اشیاء را عین حق میدانند و حکم به همه اوست می کنند , مراد آن نیست که اشیاء با حق متحد اند تنزیهه تشبیه گشته و واجب ممکن شده و بیچون به چون آمده که این همه کفر و الحاد است و ضلالت و زندقه , آنجا نه اتحاد است نه عینیت , نه تنزل است نه تشبیه , معنای همه اوست آنست که اشیاء نیستند و موجود اوست , منصور که انا الحق گفت مرادش آن نیست که من حقم و با حق متحد شدم که آن کفر است ,

یعنی معنای قول او آنست که من نیستم موجود حق است) . در شرح مکتوبات آمده که وجودی ها اولا نفی میکند وبعدا به اثبات آغاز میکنند در حالیکه نفی برای اثبات چه ضرورت دارد .
امام ربانی توحید وجودی را در مرتبه علم الیقین و وحدت الشهودی را در مقام عین الیقین میداند , مرتبه عین الیقین بالاتر از مقام علم الیقین است , بدلیل اینکه علم الیقین در مرتبه یگانه دانستن و عین الیقین در مقام یگانه دیدن است , مرتبه دیدن بالاتر از مقام دانستن است , زیرا که دانستن به علم حصولی و دیدن بعلم حضوری تعلق دارد . { علم حصولی که امام ربانی از آن حرف میزند از نگاه علم تصوف اسلام تصور و یا بخاطر آوردن یک چیز و علم حضوری دیدن آن چیز است . }.
در مکتوب نمره 43 امام ربانی در مسأله وحدت الوجود این نظر را دارد :

« توحیدیکه در اثنای راه این طائفه عالیه رادست میدهد دو قسم است : توحید شهودی و توحید وجودی.
* توحید شهودی که درمرتبه عین الیقین است آن است که سالک غیر از محبوب خود چیزی دیگری را نمی بیند و بنفی و اثبات اشیاء کاری ندارد .
* توحید وجودی آنست که سالک محبوب خود را موجود میداند وما سوای آن را معدوم می انگارد با وجود عدمیت آن ما سوی رامظهر تجلی محبوب خود میداند . ».
امام ربانی نظریه وحدت الوجود و وحدت الشهود را به دو کلمه این طور بیان می فرماید : (عدم الأشیاء و فناؤها شئ و عدم رؤیتها شئ آخر) . عدم و فنای اشیاء یک چیز و عدم رؤیت آن چیز دیگر است.

امام مثل میدهد که : « در حضور آفتاب و روشنی آن کواکب دیگر ملاحظه نمیشود و این به این معنی نیست که دیگر کواکب وجود ندارند . » .

امام ربانی معظم نظریات وحدت الوجود و اشراقی را نوعی از انواع بدعت میداند . در نظر امام ربانی بدعت فقط یک نوع است و امام بدعت را به بدعت حسنه و سیئة تقسیم نمیکند و ضدیت کامل به بدعت دارد .
امام الشریف صدیق حسن القنوجی البخاری در مورد (توحید پیروان مدرسه توحیدوجودی) می نویسد : « این گروه اعتقاد دارند که وجو واحد است, دو وجود نه در قدیم ونه در حال وجود دارد , نه وجود خالق و نه مخلوق و نه واجب و نه ممکن است, بل همه یک وجود است, همه اشیاء را به چشم واحد دیدن بل در حقیقت یک چشم است و تمام اشیاء از خداوندبوده بل خداوند همه ای اشیاء است » .

مثال دوازدهم: حب الله و انبیاء و أولیاء:

بعضی از فرقه های صوفیه در معنی و نسبت دادن حب به خداوند و انبیاء و اولیاء از غلو کار گرفتند که غلوی شان به بدعت تبدیل شد . شعراء و قصیده سرایان حب خدا و انبیاء و اولیاء را به (عشق) تعبیر نمودند که عشق در ادبیات اسلامی فرق کلی با اصطلاح حب دارد و قرآن در دوستی خداوند و رسولش از اصطلاح حب کار گرفته نه از اصطلاح عشق.

حب انبیاء و اولیاء در بسا موارد از اصل شریعت خارج میشود . امام ابن تیمیه درکتاب خود بنام (الفرقان بین أولیاء الرحمن و أولیاء الشیطان) که امام الشریف صدرالدین القنوجی آنرا در کتاب خود نقل نموده می نویسد : حب اولیاء و انبیاء که در اشعار و قصائد تصوفی آمده در بسیاری موارد از شریعت خارج می باشد .
همچنان القاضی محمد بن علی الشوکانی درکتاب خود بنام (قطر الولی علی حدیث الولی) که بعضی نقاط آنرا القنوجی البخاری آورده می نویسد : «

زیادتر گفتار شان از نادانی و از نبود علم است . بعد از تحقیق و بررسی و مطالعه باین نتیجه رسیدم که حب الله از مشکلترین امور میباشد . » .

بطور مثال بعضی از متصوفین در صفات و حب رسول الله صلی الله علیه وسلم می نویسند که رسول خدا اولین مخلوق خداوند است و رسول الله صلی الله علیه وسلم از نور است . این گروه از حب زیاد می خواهند آنحضرت را از صفات انسانی شان بیرون کنند که این عقیده مخالف نص قرآن است. در مورد نور اشتباهات شان درین است که بین اسلام و قرآن که به نور تعبیر شده و شخص رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرق را کرده نتوانسته اند .

به هر حال متصوفین و علمای کرام در اصلاح این عقیده زحمات زیادی را متحمل شده و مردم را براه راست هدایت نمودند .

ضرورت تصوف :

امام محمد الغزالی که از امامان معاصر مذهب حنفی بود و از تحقیقات خود از مدرسه امام ابو حنیفه و مدرسه سلفی پیروی میکرد , تصوف را در تربیت فرد مسلمان یک ضرورت میداند . الغزالی بعد از تحقیق در احوال و اوضاع مسلمانان باین نتیجه میرسد که تمام مشکلات و مصائب مسلمانان در نتیجه قلب های خالی از خدا وند جل جلاله و دوری از شعور به عظمت و رقابت او تعالی میباشد .

الغزالی میگوید در تزکیه نفس باید از تصوف استفاده شود . تصوف در تزکیه نفس , عیوب نفس را کشف و راه های داخل شدن شیطان را به نفس انسان نشان میدهد و قلوب را به حب و محبت خداوند عز و جل وصل و زبان را به ذکر او تعالی جاری می سازد .

الغزالی اضافه میکند : ثقافت اسلامی وعرفان صوفی در تزکیه نفس و دوستی خداوند از هر ثقافت و فرهنگ دیگر ما را کمک میکند اگراز خرافاتی که در تصوف داخل شده اجتناب شود . امام محمد الغزالی می گوید که در ابتداء حیاتش به تصوف توجه عمیق نداشت لیکن بعد از مطالعه کتاب (مدارج السالکین) از امام ابن القیم به تصوف نزدیک شده کتاب خود را بعنوان :

(التصوف الذی نرید * تصوفی که می خواهیم) نوشت و به اثبات رسانید که تزکیه نفس قلب را به حب خدا مملو ساخته و سبب نجات بشریت می شود .

الغزالی درنهایت بحث خود این جملات را می نویسد : من یک متصوف نیستم لیکن عدالت و انصاف بر من حکم میکند که اعتراف نمائیم که جانب تصوف که جانب بزرگ از ثقافت اسلامی است وعنایت خاص را میخواهد که فقهاء و متکلمین در آن توجه جدی نکرده اند و در مسائل فقهی , فقهاء و الهیات وغیبیات متکلمین زیاد بحث نموده اند مگر از اینکه مردم چطور دوستی خدا را بدست آوردند به اسلوب علمی در آن بحث نکرده اند .

دکتور القرضاوی از نقش تصوف در اصلاح حال قلب های مردم دفاع میکند و از تصوف وحرکت صوفی جانب مشرق آن که اطاعت خداوند , محبت مردم نسبت به یکدیگر شان , معرفت عیوب نفس و مداخل شیطان و علاج آن , اهتمام به قلب و ذکر آخرت است جانب داری نموده و تصوف را درین ناحیه حتمی می داند .
در باب ضرورت تصوف بنده یک مثال از کشور خود میآورم و خدا کند که دور از مورد نباشد .
مجاهدین و احزاب جهادی فرضیت جهاد را که فراموش شده بود تجدید نمودند و با کمال شجاعت از خاک اسلام دفاع نمودند و زعمای جهادی اکثرا

از جمله علماء بودند لیکن بعد از پیروزی نتیجه معکوس شد . علت ناکامی را من عدم تزکیه قلب و هوی و نفس و حب دنیا میدانم. بعد از پیروزی عقیده قومیت و تقسیم وظائف باساس ملیت بوجود آمد که این خود نمونه از قلب نا پاک میباشد و مسلمان پاک تقوی را اعتبار میدهد نه قومیت و نژاد را . اگر مجاهدین ما قدری از تصوف را میداشتند و گروهی که بعد از ایشان آمد قدری از شریعت و فقه را می دانستند امروز افغانستان در دامن بزرگترین کفر و الحادی غربی سقوط نمیکرد . و أمید است که دانشمندان جوانان کشور را تربیت عرفانی و تصوفی وعلمی نمایند تا آینده ملت و کشور ما درخشان باشد و افغانستان مستقل و با افتخار را داشته باشیم.

تصوف عقیده اسلامی را حفظ کرد :

تصوف و متصوفین کرام تعداد زیادی از مردم را بدین اسلام مشرف ساختند و همچنان تعدادی از مجرمین و گناهکاران نزد متصوفین کرام توبه نمودند . متصوفین معارف بزرگ را از خود به میراث گذاشتند .

تصوف و طریقه های صوفیه در حفظ عقیده اسلامی مساعی زیادی بخرچ دادند که بطور خلاصه به بعضی از زحمات شان اشاره میشود :

- طریقه نقشبندیه مجددیه اسلام را در قلب های مسلمانان آسیا مرکزی که تحت اشغال الحاد کمونیزم بودند حفظ نمود .
- طریقه نقشبندیه مجددیه اسلام و عقیده توحید را در قلوب مردم چیچنیا حفظ نمود و ناگفته نماند که نود پنج فیصد از مردم چیچنیا پیرو طریقه نقشبندیه مجددیه تا امروز میباشند .

- اتاتورک , ترکیه را بسوی بی دینی سوق داد و قانون کفر را تطبیق نمود و صدها علما را اعدام نمود و اسلام را بکلی در ترکیه لغو

نمود. عقیده اسلامی را در قلب ترکها طریقه نقشبندیه مجددیه تا امروز حفظ نمود و در پوهنتونهای ترکیه قسم مجدد شناسی میباشد.

- در هندوستان طریقه نقشبندیه و شخص امام ربانی مجدد الف ثانی اسلام را از خطر دین اکبری حفظ نمود و امام مجدد با قبول زحمات زیاد توانست نظام سیاسی بی دینی هند را به اسلام صاف تبدیل نماید و مردم هندوستان امام ربانی را تا امروز به جلال و عظمت یاد میکنند و مزار حضرت زیارتگاه عام و خاص است.

- در افغانستان طریقه نقشبندیه مجددیه و قادریه و چشتیه خدمات مهم عرفانی را انجام دادند و میراث بزرگ ادبی را از خود بجا گذاشتند و در حفظ استقلال و ناموس ملی قربانی را قبول نمودند که جنگ میوند , جنگ استقلال و اخیر جهاد فی سبیل الله در قرن بیستم بهترین دلیل میباشد . کمونستها خانقاه ها و مدارس اسلامی منهدم ساختند . و غربی ها فکر مدرسه را فکر ترور نامیدن و از اسلام در تصوف باطل دفاع نموده عرفان و تصوف حق اسلامی را منهدم ساختند .
- خلاف بسیاری از کشور های اسلامی معارف افغانستان از علوم تصوف استفاده نکرد و در پوهنتون کابل معارف تصوف و عرفان اسلامی درس داده نشد و ملت افغانستان از اصل تصوف و ثقافت اسلامی آن بی خبر ماندند و أمید است که علمای کرام و أهل عرفان بتوانند این نقص را در آینده جبران سازند و در پهلوی بیدل شناسی, مجدد شناسی را نیز تأسیس کنند .

حضرت مجدد الف ثانی:

امام سرهندی کابلی شیخ احمد فاروقی در شب جمعه 14 شوال سال 971 هجری مطابق 1563 میلادی در شهر سرهند تولد یافت. امام ربانی مؤسس مدرسه وحدت الشهود در عرفان اسلامی میباشد و اساس تصوف خود را شریعت معرفی نمود.

لقب مجدد:

در نهایت این بحث میخواهم در لقب مجدد چند سطر بنویسم. بعضی از مردم تصور کرده اند که مجدد یعنی متصوف و صاحب طریقت صوفیه و بعضی فکر نموده اند که حضرت امام ربانی را بخاطری مجدد می گویند که صاحب طریقت بود. لقب مجدد ارتباط به تصوف و طریقه ندارد و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود که خداوند در اول هر صد سال شخصی برای تجدید دین می آورد.

مجدد به این معنی نیست که دین جدید را میآورد, بلکه مجدد دین اسلام را به اسلوب وزبان عصر شرح میکند و بدعت را به مردم معرفی میکند. علمای آن عصر بعد از مطالعه و تحقیق در صفات علمی و کار های تجدیدی امام ربانی لقب مجدد را برای شان عطا نمودند و دلائلی که برای این منظور آوردند عبارت است از:

1. هندوستان را از سقوط به دامن برهمنه و فلسفه (وحدت الادیان) و مسلمانان را از خطر ارتداد حفظ نمود.

2. امام ربانی شریعت را بر طریقت برتری داد و طریقت را تابع شریعت ساخت و فکر (السلوک و الطریقه) را که دعوت به استغناء از شریعت
3. بود نفی نمود و همچنان مفکوره ای که (شریعت حق رقابت را بر طریقت ندارد) نفی کرد.

4. امام ربانی عقیده (وحدت الوجود) و فلسفه آنرا نفی نمود .
5. امام ربانی مفکوره و فلسفه (عهد قیادت دینی جدید) را که محمود البسنجانی بوجود آورد و همچنان دین جدید اکبری و فلسفه یا نظریه (اعتماد به حقائق کشفی) و (فلسفه وجود) را اصلاح نمود و مسلمانان را به خلود رسالت محمدی علیه السلام قناعت داد .
6. امام ربانی عجز عقل و الکشف را در ادارک حقائق ماوراء الطبیعت ثابت ساخت و ثابت نمود که عقل در کشف ادراک امور غیبی عاجز است و در این باب جدائی را بین (صفاء النفس و صفاء القلب) ثابت ساخت.
7. عقل به تنهائی حقائق دینی را درک کرده نمی تواند .
8. نفی فلسفه الاشراق و صفاء النفس (پیروان این فلسفه معتقد بودند که وسیله وحید برای وصول یقین وعلم الصحیح , مشاهده است که حصول نمیگردد مگر به صفاء النفس و نور الباطن.).
9. معرفت خداوند نیست مگر از طریق انبیاء.
10. نفی فلسفه (الولایت أفضل من النبوت) ولایت بهتر است از نبوت .
11. نفی عقیده (بدایت أولیاء و نهایت الأنبیاء) آغاز اولیاء و نهایت یا ختم انبیاء .
12. نفی استعانت بغیر از خدا .
13. منع ذبح نذر به نیت تقرب الی اولیاء و صالحین و اعتبار این عمل نوعی از انواع شرک.

صفات فوق از جمله دلائلی بود که جمعیت علماء در مشرق زمین امام ربانی را بصفت مجدد هزار سال اول شناختند .

---

(1) انوار غیر مرئیه : نور های که دیده نمیشود و در مدارس فلسفی بنام نور سیاه نیز تعبیر شده است . اصوات غیر شنیدنی.

(2) فلسفه الذوقیه الإشراقیه , فلسفه ذوقی به اساس منطق ذوق خود شخص استوار میباشد . و فلسفه اشراق ذوقی باساس منطق شریعت استوار نیست.
شیخ این مدرسه شهاب الدین السهروردی المقتول میباشد که در قرن ششم هجری و دوازدهم میلادی (549 – 587 هجری) شهرت بسیار داشت و در سال 587 به امر الملک الظاهر بدلیل نظرات اش بقتل رسید . صوفیه اشراقیة اساس فلسفی خود را از نظریه (تطبیقی) و معتقدات, و وحدت مذاهب یونان گرفته اند .

الشهرزوردی در مورد تصوف اشراقی می نویسد که : شیخ شهاب الدین السهروردی بین فلسفه ذوقی اشراقی و فلسفه بحثی , مشائی (الفلسفه الذوقیه الإشراقیه) و الفلسفه البحثیه المشائیه) جمع نموده است .

تصوفین و سنت:

فقهاء سنت را مصدر دوم تشریع می شناسند و متصوفین سنت را مصدر توجیه میدانند . بعضی متصوفین سنت را اساس طریقت خود نمیدانند بطور مثال این گروه از متصوفین میگویند : اگر صوفی را دیدی که خود را مشغول میساخت به : خبر داد ما را و حدیث گفت ما را , دست خود را از او شست.
شما از اقوال مرده ها میگیرید و ما یعنی متصوفین علم خود را از حی لا یموت مستقیما میگیریم.
امام ابن القیم در کتاب خود : مدارج السالکین جلددوم صفحه 468 می نویسد که همه صوفی ها باین عقیده نیستند بلکه یک طبقه که جاهل اند و باید به جهالت شان ایشان را عفو نمود باین عقیده اند .
دکتور یوسف القرضاوی در کتا خود بنام: المرجعیة العلیا فی الاسلام للقرآن و السنة, تحت عنوان الصوفیة الأولون ملتزمون باتباع السنة * صوفی های اول التزام به متابعت سنت دارند می نویسد :

ابن القیم در کتاب خود « مدارج السالکین » می نویسد که شیخ الجنید بن محمد رحمه الله میگوید : تمام راه ها مسدود است بروی مخلوقات مگر برای کسیکه به آثار محمد صلی الله علیه و سلم حرکت کند یعنی راه محمد صلی الله علیه وسلم تعقیب کند . شیخ الجنید همچنان میگوید : کسیکه قرآن را حفظ نکند و حدیث را نوشته نکند , در این امر یعنی امر تصوف به او اقتداء نمیشود زیرا علم ما مقید به کتاب و سنت است.
و می نویسد که: مذهب ما مقید به اصول کتاب و سنت میباشد .
ابو حفص رحمه الله میگوید : کسیکه کردار و احوال اش در هر زمان و وقت به کتاب و سنت میزان نشود در دیوان مردان جا ندارد یعنی در میدان تصوف.
ابو سلیمان الدارانی رحمه الله می گوید: ممکن است در قلبم از قوم چیزی برسد , قبول نمیکنم تا دو شاهد نیآورد : کتاب و سنت.
ابو یزید می گوید : اگر شخصی را دیدیم که کرامات را بیاورد و به هواء بلند رود به او اقتداء نمیکنیم تا مشاهده نکنیم که در مورد امر ونهی چه موقف دارد و در حفظ حدود شریعت و اداءآن چه طور است.
احمد بن ابی الحواری رحمه الله می گوید : هر کسیکه عملی را انجام بدهد که بدون متابعت سنت با شد , باطل است.
بعضی از صوفی ها احادیث ضعیف و منکر را گرفته اند و این عیب در نزد ایشان نبوده بلکه بعضی فقهاء نیز به این خطا رفته اند و این خطا را د رکتب معتبر مثل: « التحقیق » و « التنقیح » و « نصب الرایة » و « تخلیص الحبیر » و غیره مشاهده می نمائیم.
الحافظ زین الدین العراقی احادیث کتاب (إحیاء علوم الدین) محمد الغزالی را تحقیق نمود واحادیث ضعیف را از کتاب بیردن نمود .
این وظیفه علمای حدیث است که احادیث ضعیف را از کتب متصوفین بیرون سازند و در دین سند معتبر است چنانکه امام محمد بن سرین که از فقهای تابعین است می گوید : الإسناد من الدین , و لو لا الإسناد لقال من شاء ما شاء ! سند از دین است, اگر سند نباشد هر چه میخواهند بگویند بگویند .

مراجع تحقیق:

1. قرآن کریم.
2. صحیح البخاری.
3. مکتوبات امام ربانی بزبان عربی .
4. شرح مکتبوبات قدسی آیات, شارح مولوی نصر الله.
5. الإمام السرهندی, حیاته و أعماله, أبو الحسن علی الحسنی الندوی , بزبان عربی.
6. الجد فی السلوک إلی ملک الملوک , الشیخ محمد سعید الصاغرجی. عربی.
7. رهنمای طریق, محمد صادق المجددی.
8. اسلام چیست, مولوی عبدالقدیر شهاب.
9. الإیمان بالقدر, الدکتور یوسف القرضاوی.
10. المرجعیة العلیا فی الاسلام للقرآن و السنة , القرضاوی.
11. أولیات الحرکة الاسلامیة , القرضاوی.
12. بینات الحل الاسلامی, القرضاوی.
13. الفکر الاسلامی الحدیث, الدکتور محمد البهی.
14. الشیخ الغزالی کما عرفته, القرضاوی.
15. کیف نفهم الاسلام, محمد الغزالی.
16. فتاوی معاصرة, جلد اول و دوم, القرضاوی.
17. تصوف و اندیشه وحدت الوجود , تحقیق استاد عبدالعلی نور احراری , درد دل افغان شماره 47 , 48 , 49 , 50 , 51 .
18. حضرت مجدد , کارنامه, مقام علمی و عرفانی, حاجی حفیظ سیرت طالقانی.
19. فتاوی ابن تیمیة جلد دهم.

20. مدارج السالکین, به تحقیق محمد حامد الفقی جلد سوم.
21. دلیل الطالب علی أرجع المطالب , الإمام الشریف صدیق حسن القنوجی البخاری.
22. عبدالرحمن بن معلا اللویحق: مشکلة الغلو فی الدین .

دعوت از همه برادران و خواهران مؤمن
ادامهٔ نشرات اسلامی ارتباط مستقیم به کمک مادی و معنوی شما دارد . لطفا صدقات خود را جهت نشر ثقافت اسلامی به آدرس فقه اسلامی بفرستد و در راه نشر علم و ثقافت اسلامی همه شریک باشیم و این یگانه راهی خدمت برای اسلام در عصر حاضر میباشد . از محققین و علمای کرام دعوت می نمائیم که تحقیقات شانرا برای نشر که از بیست چهار صفحه بیشتر نباشد با مصارف طبع آن به آدرس فقه اسلامی ارسال نمایند . با عرض احترام: برادر شما فضل غنی مجددی
و صلی الله علی محمد و آله و اصحابه اجمعین آمین.